

مجله اقتصادی

شماره‌های ۱۱ و ۱۲، بهمن و اسفند ۱۳۹۸، صفحات ۷۹-۵۹

قشربندی و نابرابری اجتماعی: بررسی قشربندی اجتماعی از دیدگاه ماکس وبر

محمدعلی امیرپورسعید

کارشناس پژوهشگری علوم اجتماعی، دانشگاه مازندران

Ali.poorsaeed@yahoo.com

یکی از مفاهیم اساسی که لازم است در توصیف ساختار اجتماعی هر جامعه‌ای بررسی و تحلیل شود، نظام قشربندی اجتماعی آن جامعه است. پژوهش حاضر از نوع پژوهش‌های اسنادی و کتابخانه‌ای است که یافته‌های آن با مراجعه به منابع مختلف جمع‌آوری و طبق اهداف تحقیق دسته‌بندی شده است. جامعه‌شناسان برای توصیف نابرابری‌هایی که در جوامع بشری میان افراد و گروه‌ها وجود دارد، از قشربندی اجتماعی سخن می‌گویند. ما غالباً وقتی به قشربندی فکر می‌کنیم؛ چیزهایی مثل دارایی‌ها یا مالکیت را در نظر داریم اما قشربندی می‌تواند بر پایه ویژگی‌های دیگری مثل جنسیت، سن، اعتقاد دینی یا درجه نظامی نیز شکل بگیرد؛ از همین رو، در این تحقیق سعی شده تا قشربندی و نابرابری اجتماعی از دیدگاه ماکس وبر شرح داده شود. کوشش عمده وبر این بود که تبیین جدیدی از نظام سرمایه‌داری معاصر در مقابل تحلیل اقتصادی مارکس که حاکی از تسلط ساخت زربنا بر ساخت روبنای سیاسی و فرهنگی است پیشنهاد کند. واژگان کلیدی: قشربندی اجتماعی، ماکس وبر، طبقه، منزلت، حزب

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. مقدمه

نابرابری یکی از مأنوس‌ترین حقایق زندگی اجتماعی است و حتی برای سطحی‌نگرترین ناظران، امری بدیهی است. در عین حال؛ نابرابری اجتماعی مسئله‌ای نیست که به سادگی حل یا تبیین شود. در عوض این قلمرو بحث‌های طولانی و پیچیده‌ای را در مورد این پرسش برانگیخته است که آیا نابرابری در جوامع خوب است یا بد، طبیعی است یا طرح‌ریزی‌شده، پایدار است یا گذرا (گرب، ۱۳۷۳: ۹).

یکی از مفاهیم اساسی که لازم است در توصیف ساختار اجتماعی هر جامعه‌ای بررسی و تحلیل شود، نظام قشربندی اجتماعی آن جامعه است و مهم‌ترین تفاوت‌ها آن‌هایی هستند که به تعبیر جامعه‌شناسی، ساختاری^۱ شده‌اند و جزء لازم کنش متقابل اجتماعی و مستمر افراد هستند (انصاری، ۱۳۷۸). قشربندی اجتماعی یا نابرابری اجتماعی در ابتدا دارای چهار جنبه اساسی است: تفاوت‌گذاری^۲، رتبه‌بندی^۳، ارزیابی^۴ و پاداش‌دهی^۵ (همان).

اصطلاح قشربندی اجتماعی^۶ و نابرابری اجتماعی^۷ با کمی اغماض دو واژه مترادف هستند و بسیاری از جامعه‌شناسان این دو را به جای هم به کار می‌برند. اصطلاح قشربندی از زمین‌شناسی گرفته شده است و عبارت است از دسته‌بندی ترتیبی انسان‌ها بر اساس تمایزات در وضعیت‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و ...؛ به عبارت دیگر، رتبه‌بندی افراد بر حسب شمار کیفیت‌های مطلوبی است که این افراد مشترکاً دارا هستند (همان).

جامعه‌شناسان برای توصیف نابرابری‌هایی که در جوامع بشری میان افراد و گروه‌ها وجود دارد، از قشربندی/اجتماعی سخن می‌گویند. ما غالباً وقتی به قشربندی فکر می‌کنیم؛ چیزهایی مثل دارایی‌ها یا مالکیت را در نظر داریم اما قشربندی می‌تواند بر پایه ویژگی‌های دیگری مثل جنسیت، سن، اعتقاد دینی یا درجه نظامی نیز شکل بگیرد. افراد و گروه‌ها بر مبنای موقعیتی که در نظام قشربندی دارند، دسترسی متفاوتی (نابرابر) به پاداش‌ها و مواهب موجود در جامعه دارند. از این رو؛

-
1. Structured
 2. Differentiation
 3. Ranking
 4. Evaluation
 5. Rewarding
 6. Social Stratification
 7. Social inequality

قشربندی را به ساده‌ترین شکل می‌توان چنین تعریف کرد: نابرابری‌های ساخت یافته میان گروه‌بندی‌های مختلف مردم. خالی از فایده نیست که قشربندی اجتماعی را چیزی شبیه لایه‌های زمین‌شناختی سنگ‌ها و صخره‌ها در پوسته زمین در نظر بگیریم. جوامع بشری را می‌توان مرکب از قشرهایی تصور کرد که به صورت سلسله مراتبی روی هم قرار گرفته‌اند و به قسمتی که برخوردارترها در بالا و نابرخودارها در پایین‌ترین لایه‌ها قرار می‌گیرند (گیدنز، ۱۳۹۳: ۴۰۸).

از آنجا که نابرابری اجتماعی پدیده‌ای جهانی است، اهمیت و درک آن به فهمیدن آداب و رسوم خاصی پایان نمی‌پذیرد بلکه پدیده‌ای است که بر همه روابط اجتماعی میان انسان‌ها اثر می‌گذارد. از سوی دیگر، به دلیل گسترده بودن نمودارهایی که به پراکنش نابرابری‌های اجتماعی کمک می‌کند واکاوی این پدیده مسئله اجتماعی شناخته شده‌ای است و کوشش در جهت رفع آن نیز چندان آسان نیست. پدیده نابرابری‌های اجتماعی در مراکز دانشگاهی موضوع بحث و درگیری‌های علمی بسیاری اندیشمندان جامعه‌شناس بوده است. اندیشمندان امروزی، به ویژه در مورد طبیعی یا غیرطبیعی بودن نابرابری‌های اجتماعی در جوامع مختلف؛ نظریه‌های فراوانی ارائه داده‌اند که تا اندازه‌ای با یکدیگر اختلاف دارند (کمالی، ۱۳۹۲: ۵). به لحاظ تاریخی چهار نظام اساسی قشربندی در جوامع بشری وجود داشته است: برده‌داری، نظام کاستی، نظام رسته‌ای و نظام طبقاتی (گیدنز، ۱۳۹۳: ۴۰۸).

برده‌داری^۱ شکل افراطی نابرابری است که در آن بعضی از افراد به طور رسمی تحت مالکیت دیگران قرار دارند و مایملک آن‌ها محسوب می‌شوند. برده‌داری به مثابه یک نهاد رسمی تدریجاً از میان رفته است و امروز تقریباً به طور کامل از صحنه گیتی محو شده است. نظام کاستی^۲ عمدتاً به فرهنگ‌های شبه‌قاره هند و عقیده هندوها به تولد دوباره مربوط می‌شود. عقیده آن‌ها بر این است که افرادی که از پیروی مناسب و انجام وظایف خود کوتاهی کنند، در تناسخ بعدی خود در موقعیت پایین‌تری متولد خواهند شد. نظام‌های کاستی به نوع تماس و معاشرتی که می‌تواند بین اعضای پایه‌های مختلف وجود داشته باشد را ساخت می‌دهند (همان).

1. Slavery
2. Caste System

نظام رسته‌ای^۲ در تمدن‌های سنتی زیادی وجود داشته است؛ از جمله در فئودالیسم اروپایی رسته‌های فئودالی قشرهایی را تشکیل می‌دادند که وظایف و تعهدات و حقوق متفاوتی در قبال یکدیگر داشتند. در اروپا بلندپایه‌ترین رسته از اشراف سالاران و نجیب‌زادگان تشکیل می‌شد، روحانیون رسته دیگری را تشکیل می‌دادند و رعایا (سرف‌ها، کسبه و پیشه‌وران) رسته سوم را تشکیل می‌دادند. نظام‌های طبقاتی^۱ از جهات بسیاری با برده‌داری، کاست و رسته‌ها تفاوت دارند. در تعریف طبقه می‌توانیم بگوییم که طبقه گروه‌بندی بزرگی از کسانی است که در منابع و امکانات اقتصادی مشترکی سهیم‌اند و این تأثیر زیادی بر نوع سبک زندگی آن‌ها می‌گذارد. مالکیت ثروت همراه با شغل پایه‌های اصلی تفاوت‌های طبقاتی‌اند. طبقه‌ها از چند جهت با شکل‌های پیشین قشربندی اجتماعی تفاوت دارند:

* طبقه‌ها برخلاف سایر انواع قشرها بر اساس امتیازهای حقوقی یا دینی یا نمی‌گیرند؛ عضویت در طبقه بر مبنای موقعیت موروثی که به صورت قانونی یا بر اساس رسم و سنت تعیین می‌شود، شکل نمی‌گیرد. نظام‌های طبقاتی نوعاً انعطاف‌پذیرتر از سایر انواع قشربندی‌اند و مرزهای میان طبقه‌ها هرگز روشن و قطعی نیست. هیچ‌گونه ممنوعیت رسمی برای پیوند زناشویی میان افراد طبقه‌های مختلف وجود ندارد.

* طبقه هر فرد دست کم تا حدی اکتسابی است نه اینکه مثل آنچه در سایر انواع نظام‌های قشربندی عموماً دیده می‌شود؛ صرفاً به هنگام تولد معلوم باشد. تحرک اجتماعی^۲ بیش از سایر انواع نظام‌های قشربندی عمومیت دارد.

* طبقه‌ها به تفاوت‌های اقتصادی بین گروه‌بندی‌های افراد- نابرابری در مالکیت و کنترل منابع و امکانات مادی- بستگی دارند. در سایر انواع نظام‌های قشربندی، عوامل غیراقتصادی عموماً اهمیت بیشتری دارند.

* در سایر انواع نظام‌های قشربندی، نابرابری‌ها اساساً در روابط شخصی مبتنی بر وظیفه یا اجبار نمود می‌یابند؛ مثل روابط شخصی بین ارباب و رعیت، خواجه و برده یا افراد کاست‌های بالاتر و پایین‌تر. در مقابل، نظام‌های طبقاتی عمدتاً بر مبنای پیوندهای کلان غیرشخصی عمل می‌کنند. برای نمونه؛

1. Class Systems
2. Social mobility

یکی از پایه‌های عمده تفاوت‌های طبقاتی در نابرابری دستمزدها و شرایط کار است، این نابرابری‌ها بر همه کسانی که در مقوله‌های شغلی معینی قرار دارند تأثیر می‌گذارد؛ تأثیری که نتیجه اوضاع و شرایط اقتصادی حاکم بر کل اقتصاد است (همان).

همان‌طور که می‌دانیم، قشربندی اجتماعی را می‌توان تقسیم کردن جامعه به لایه‌های مختلف دانست. زمانی که از قشربندی اجتماعی صحبت می‌کنیم؛ منظور موقعیت‌های نابرابری است که افراد در جوامع مختلف اشغال می‌کند. قشربندی و نابرابری در زمینه‌های مختلفی وجود دارد؛ مثل قشربندی بر اساس جنسیت یا سن که این دو مورد تقریباً در تمامی جوامع وجود دارد. تفکرات کارل مارکس و ماکس وبر پیش‌درآمد اکثر تحلیل‌هایی است که از این موضوع (طبقه و قشر) می‌شود. جامعه‌شناسانی که در سنت مارکسیسم کار می‌کنند اندیشه‌های مارکس را اشاعه می‌دهند و دیگران نیز تلاش می‌کنند تا تفکرات و مفاهیم وبر را بسط دهند.

با توجه به مقدمات گفته‌شده در باب طبقه، نابرابری و قشربندی اجتماعی، در این تحقیق سعی شده است تا قشربندی و نابرابری اجتماعی را از دیدگاه ماکس وبر شرح دهیم.

تحلیل ما در مورد افکار وبر بر این فرض استوار است که سهم عمده او در نظریه نابرابری اجتماعی، مرهون تلاش وی در ارائه نقدهای مثبت و سازنده از عقاید مارکس، خاصه تفسیر مارکسیست‌های هم‌عصر خود از این عقاید است. وبر در بخشی از آثار خود، آرای مارکس را جرح و تعدیل کرد. اگر در تمام انتقادهای او مضمون مشترکی وجود داشته باشد؛ آن مضمون این است که توصیف و تبیین دقیق نابرابری و دیگر پدیده‌های اجتماعی، برخلاف عقیده بعضی از مارکسیست‌ها بسیار پیچیده‌تر و متنوع‌تر به نظر می‌رسد (گرب، ۱۳۷۳).

۲. دیدگاه بر خوردی - غیرانتقادی و نظریه نابرابری اجتماعی ماکس وبر

نظریه‌های نابرابری اجتماعی وبر در جامعه‌شناسی نظریه‌هایی تناوبی هستند که وبر در پاسخ به مارکس ارائه کرده است. اگرچه هدف نخستین وبر گسترش نظریه‌های مارکس بوده است، او با تفسیری که اندیشمندان پیرو دیدگاه کارکردی - غیرانتقادی درباره نابرابری اجتماعی ارائه داده بودند هم‌عقیده نبوده و نظر وی این بود که نظریه‌های جامعه‌شناسانه را از حالت جبرگرایی و یگانگی آن‌ها رهایی بخشد و گانه‌های تازه‌تری به آن‌ها اضافه کند. بدین سبب، نظریه‌های وبر و

آنانی که از شیوه او پیروی کرده‌اند به نظریه‌های چندگانگی^۱ معروف‌اند (کمالی، ۱۳۹۲: ۹۷). نویسندگان گوناگون دیگر از جمله کائوتسکی، رابرتسون، سوروکین، آرون، برنشتاین، گرت و میلز، مارکوزه، پارسونز، بندیکس و گولدنر همه متفق‌القول‌اند که کوشش عمده وبر این بود که تبیین جدیدی از نظام سرمایه‌داری معاصر در مقابل تحلیل اقتصادی مارکس که حاکی از تسلط ساخت زیربنا بر ساخت روبنا، سیاسی و فرهنگی است پیشنهاد کند (انصاری به نقل از فرانک، ۱۳۷۸: ۲۴).

اگرچه همسانی فراوانی میان نظریه‌های نابرابری اجتماعی مارکس و وبر دیده می‌شود - شاید بدیهی‌ترین وجه تشابه مارکس و وبر استفاده از روش تاریخی در بررسی خاستگاه‌ها و رشد جامعه سرمایه‌داری جدید است (گرب، ۱۳۷۳: ۵۵) - تفاوت‌های میان این دو بیشتر از آن است که بتوان آن‌ها را نادیده گرفت و نزدیک هم در یک رده گنجانید. بدون تردید بسیاری از نظریه‌های وبر از نظریه‌های مارکس بهره گرفته‌اند، ولی این امری طبیعی است چون سرچشمه نظریه‌های مارکس نیز نظریه‌های دیگران بود که مارکس تفسیر جدیدی برای آن‌ها ارائه کرد و یا از آن‌ها برای بررسی نکته‌های دیگر استفاده کرد. به همین ترتیب، وبر نیز با دید تازه‌تری به بررسی نابرابری‌های اجتماعی پرداخت. بدون تردید آنچه وبر به جامعه‌شناسی ارائه کرده است کم‌اهمیت‌تر از نفوذ مارکس در جامعه‌شناسی نیست (کمالی، ۱۳۹۲: ۹۷).

مارکس و وبر همانند همسانان خود بر برخورد میان نفع‌های گروهی در رابطه با شکل‌پذیری جامعه‌ها نیز تأکید فراوان داشته است و به همین سبب نظریه‌های وبر را نیز می‌توان نظریه‌های برخوردی نامید. ولی برخوردی که او از آن سخن می‌گوید با برخوردی که مارکس به تفسیر آن پرداخته است تفاوت بسیار دارد. در حالی که می‌توان گفت مارکس پژوهشگر روشن‌بینی بوده است و به بهبود جامعه بشری در آینده در شرایط سوسیالیستی امید فراوان داشته است، چنین خوش‌باوری را نمی‌توان در نوشته‌های وبر پیدا کرد. مارکس وبر بدبینی ویژه‌ای داشت و جنبه بدبینی نظریه‌هایش بیشتر متوجه زندگی اجتماعی در شرایط گسترش تأثیر سازمان‌های آن‌ها اجتماعی بوده است. وی بر این باور بود که تخمین‌هایی که ما از امکانات بشری در خصوص برابری اجتماعی و آزادی می‌زنیم، جملگی ناقص‌اند و گویا نیستند؛ بنابراین بدبینی وبر متوجه تأثیری است که

1. Multi-dimensional theories

دیوانسالاری بر زندگی انسان‌ها می‌گذارد؛ انسانی که در لابه‌لای تاروپود آن به زندگی ادامه می‌دهد (همان: ۹۸). گاه تفاوت بین وبر و مارکس بر سر مسائل محتوایی در جامعه‌شناسی نیست، بلکه بیشتر در مورد موضع سیاسی و عقاید متمایز آن‌ها نسبت به احتمال وقوع و ارزش انقلاب سوسیالیستی است؛ به علاوه اغلب تفاوت‌هایی که عده‌ای ادعا می‌کنند بین وبر و مارکس وجود دارد، در حقیقت اختلاف نظرهایی است که وبر با برخی از مارکسیست‌های هم عصر خود داشته است؛ یعنی پیروان مارکس که نظریه‌های او را تفسیر می‌کردند و برای تحقق اهداف خود به کار می‌گرفتند. حتی در این مورد منصفانه است که بگوییم قسمت عمده‌ای از آثار وبر، انتقاد مثبتی از مارکس و مارکسیسم است؛ یعنی کشمکش مفید با ماتریالیسم تاریخی (گرب، ۱۳۷۳: ۵۶).

تأثیر وبر بر گسترش نظریه‌های جامعه‌شناسانه و همچنین دیگر دانش‌ها را نمی‌توان انکار کرد. بسیاری از جامعه‌شناسان امروز که خود را پیرو شیوه تفسیر مارکس و یا دیدگاه کارکردی می‌دانند، ناخودآگاه از روش وبر و تأکید آن بر چندگانگی بودن پدیده‌های اجتماعی یاری جسته و آن را سرمشق بررسی‌های خود قرار داده‌اند.^۱ برای نمونه پارسونز که از جمله رهبران دیدگاه کارکردی- غیرانتقادی به شمار می‌رود، با استفاده از بعد پایگاه اجتماعی وبر در بررسی‌های خود نظریه نظام اجتماعی را پایه‌گذاری کرده است.^۲ همچنین برداشت و تفسیر وبر از طبقه‌های اجتماعی نیز مورد استفاده بسیاری از پیروان دیدگاه کارکردی قرار گرفته است و به همین دلیل آنان توانستند نظریه طبقه‌های گسسته مارکس را رد کرده، به طبقه‌های اجتماعی حالتی تدامی بخشند. این امر به این معنی است که جامعه‌شناسان پیرو دیدگاه کارکردی، طبقه‌های اجتماعی هم‌جوار را به گونه‌ای می‌بینند که دارای توانایی ارائه گروه‌هایی هستند که ویژگی‌های هر دو طبقه را دربرگیرد. بدین سبب جامعه‌شناسان کارکردی طبقه‌های اجتماعی را متداوم می‌بینند، با این تفاوت که آنان پایگاه اجتماعی را در رتبه‌های شغلی جستجو کرده؛ در حالی که تأکید وبر بر پایگاه اجتماعی جهان‌شمول‌تر است. تفسیری که وبر از نابرابری‌های اجتماعی ارائه می‌دهد، خرده‌گیری خوش‌بینانه از نظریه مارکس است. اشاره وبر بر پیچیدگی و چندگانگی بودن نابرابری اجتماعی دارای اهمیت دیدگاهی است و کاربرد فراوانی دارد (کمالی، ۱۳۹۲: ۱۳۲ و ۱۳۳).

۱. برای نمونه می‌توان از گرت، میلز و پارسونز نام برد.

2. Parsons. Talcott (1951)

۳. پیچیدگی و چندگانگی در نابرابری‌های اجتماعی

آشکار است که آرای بدیل وبر در مورد ساختار اجتماعی تا اندازه‌ای ناشی از عکس‌العمل او نسبت به مارکسیسم بیش از حد ساده شده یا عوامانه است؛ بنابراین ویژگی پایدار جامعه‌شناسی وبر، اعتقاد او به این امر است که فرآیندها و نیروهای اجتماعی همیشه پیچیده‌اند و آن‌ها را به ندرت می‌توان به سادگی تبیین کرد (گرب، ۱۳۷۳: ۶۴). نکته بارز در بررسی‌های نابرابری اجتماعی از دیدگاهی که وبر با آن برخورد می‌کند این است که انگارش وی در مورد وجود چنین پدیده‌ای در جامعه از زاویه‌های گوناگون سرچشمه گرفته است. به دیگر سخن، وبر بر این باور بود که نابرابری‌های اجتماعی تنها بر پایه‌های اقتصادی استوار نیستند و شاخص آن‌ها را می‌توان در زمینه‌های دیگر همچون سیاست، مذهب و دیگر پدیده‌های اجتماعی که در روند نابرابری اجتماعی نقش مهمی دارند جستجو کرد؛ بنابراین آنچه را ریشه غیراقتصادی داشته باشد نمی‌توان از جمله سازه‌های دومی دانست و یا آن‌ها را بازتابی از پدیده‌های اقتصادی شمرد؛ زیرا این نیروها خود به صورتی پویا و بی‌واسطه در جامعه کاربرد دارند. وبر بر این باور بود نیروهای غیراقتصادی گهگاه بر پدیده‌های اقتصادی نیز چیره شده، حتی آن‌ها را رهنمون می‌کنند (کمالی، ۱۳۹۲: ۹۹ و ۱۰۰).

فهمیدن تفسیر وبر از نابرابری‌های اجتماعی نیاز به فهمیدن شیوه بررسی‌های او در زمینه‌های نظری دارد. کوشش وبر در روشن ساختن پایه‌های نظری اندیشه‌های خود او در تفسیری که وی در مورد رابطه‌های اجتماعی و طبیعت پدیده‌های اجتماعی ارائه می‌دهد به خوبی دیده می‌شود؛ بنابراین پیش از اینکه به آنچه وبر درباره نابرابری‌های اجتماعی نوشته است پردازیم، لازم است اندکی به بررسی پایه‌های اندیشه‌ای او در این زمینه پردازیم. برای روشن شدن این نکته، چند مورد باید ذکر شود. نخستین اشاره وبر به تفاوت میان رابطه‌های احتمالی^۱ و رابطه‌های علی چندگانه^۱ است. دیگر اینکه وبر پافشاری ویژه‌ای بر رابطه میان جنبه‌های ذهنی^۲ و جنبه‌های حقیقی (عینی)^۳ در زندگی اجتماعی دارد. نکته سوم همان چندگانگی بودن ریشه‌هایی است که به پیدایش نابرابری اجتماعی می‌انجامد. این امر به‌ویژه در جوامع سرمایه‌داری پدیده‌هایی از جمله طبقه و پایگاه اجتماعی^۴ و

1. Causal pluralism
 2. Subjective aspects
 3. Objective aspects
 4. Social status

دسته‌بندی‌های گوناگون را دربرمی‌گیرد. بر پایه آنچه در بالا آمده است، درهم آمیختن چنین چارچوب فکری با یکدیگر، بر پیچیدگی تفسیر اجتماعی از نابرابری‌های اجتماعی می‌افزاید و از آنجایی که هر برآیندی از این درهم آمیزی به دسته و یا طبقه اجتماعی ویژه‌ای با میزان قدرت و نیروی چیره شدن بر دیگران می‌انجامد، ساخت‌های اجتماعی بر پایه روابط اجتماعی میان طبقه‌ها پیچیده‌تر از آن می‌شود که بتوان آن‌ها را تنها به پایه‌های اقتصادی محدود کرد. از اینجا است که وبر چیرگی بر رابطه‌های اقتصادی را تنها یکی از رکن‌های طبقه‌بندی اجتماعی می‌دانست (همان: ۱۰۰ و ۱۰۱).

۴. وبر: طبقه، منزلت^۱ و حزب^۲

تفاوت عمده وبر با مارکس در این است که وی معتقد بود در ساختار طبقاتی، بیش از دو طبقه مهم وجود دارد. این نظر در مورد ساختار طبقاتی، فقط یکی از عناصر تحلیل کلی‌تر وبر از نابرابری اجتماعی به مثابه پدیده‌ای کثرت‌گرا است. به عقیده وبر در تحلیل نابرابری طبقاتی باید دو مقوله دیگر را نیز در نظر گرفت: منزلت و حزب. این دو مقوله به لحاظ مفهومی با طبقه متفاوت‌اند ولی می‌توانند در جوامع حقیقی با تمایزهای طبقاتی به طور متقاطع برخورد کنند (گرب، ۱۳۷۳: ۷۷).

طبقه در تلقی مارکسی‌اش به عنوان یک پدیده همبسته با سازمان اجتماعی مورد نظر است ولی در مطالعات وبر [به این شکل] مورد بحث قرار نمی‌گیرد. آنچه بیشتر در تعریف مارکس مورد توجه است، قبول جبر اقتصادی در برخی جنبه‌های رفتار طبقاتی^۳ است (ریزمن و ماریانو اف، ۱۳۸۳: ۳۸). به عقیده وبر، طبقه دسته‌هایی از افراد هستند که از لحاظ نفوذ اقتصادی و قدرت فروش کالا و مهارت در نظام اقتصادی مشخص، متفاوت‌اند (گرب، ۱۳۷۳: ۷۸). وی طبقه را نوع خاصی از قشربندی بر اساس مالکیت اقتصادی و وضعیت ظاهری زندگی و حالت ذهنی تعریف کرده است (انصاری، ۱۳۷۸: ۲۵). طبقه عبارت است از هر نوع گروه متشکل از اشخاص دارای موقعیت طبقاتی همانند تشکیل طبقه نه موکول به اینکه طبقه مذکور دارای ساخت یا وحدت خاصی باشد. این‌ها ممکن و یا حتی محتمل است تأثیر داشته باشند ولی به هیچ وجه برای تشکیل طبقه واجب نیستند.

1. Status
2. Party
3. Class behavior

برای تشکیل طبقه کافی است که تعدادی از افراد پراکنده یا مجموعه‌ای از افراد که تعلق آنان را نمی‌توان به دقت تعیین کرد، در موقعیت طبقاتی واحدی قرار گیرند (همان به نقل از گورویچ). وبر طبقه‌های اجتماعی را به‌مثابه طبقه‌هایی اقتصادی قلمداد می‌کند که اعضای آن‌ها حس آگاهی گروهی و ذهنی نسبت به پایگاه طبقاتی مشترکشان دارند و البته همه اعضا به طور یکسان از این حس آگاهی برخوردار نیستند؛ ولی آگاهی ذهنی عنصر اساسی گروه منزلتی است. در اینجا تفاوت عمده این است که گروه‌های منزلتی بر اساس آبروی اجتماعی از یکدیگر متمایز می‌شوند نه بر اساس عوامل اقتصادی. با وجود این، هرگاه قدرت اقتصادی بنیانی برای آبروی اجتماعی و آگاهی ذهنی باشد، طبقه اجتماعی همان گروه منزلتی خواهد بود؛ بنابراین وبر معتقد بود که گروه منزلتی، نزدیک‌ترین چیز به طبقه اجتماعی است (گرب، ۱۳۷۳: ۷۸). در نظریه وبر، منزلت به معنای تفاوت در میزان احترام یا شأن اجتماعی است که دیگران به افراد و گروه‌ها نسبت می‌دهند (گیدنز، ۱۳۹۳: ۴۱۳).

از رابطه‌ای که بین طبقه اجتماعی و گروه منزلتی وجود دارد، آشکار است که وبر نمی‌خواهد نظام‌های اقتصادی و اجتماعی در جوامع واقعی را جدا از یکدیگر ترسیم کند. در واقع افراد می‌توانند رتبه مشابهی در هر دو نظام داشته باشند و این امری است که اغلب رخ می‌دهد (گرب، ۱۳۷۳: ۷۸). وبر میان منزلت اجتماعی و طبقه اقتصادی هم تمایز قائل است. به نظر او طبقات بر اساس روابطی که با تولید و دستیابی به کالاها دارند قشربندی می‌شوند، حال آنکه گروه‌های منزلت بر اساس اصول مصرف آن کالاها چنانکه در شیوه‌های زندگی خاص متجلی می‌شود، قشربندی می‌شوند (انصاری، ۱۳۷۸: ۲۶). وبر به طور مفصل دو بعد «منزلت» و «حزب» را مورد بحث قرار داده است؛ اولی [منزلت] مرتبط با احترام اجتماعی یا پرستیژ و دومی مرتبط با قدرت اجتماعی^۱ است. غالباً سه وجه از واقعیت با هم در آمیخته بودند. هم ملاکی که آن‌ها را مشخص می‌کرد و هم شکل‌های اجتماعی که نوعاً بروز می‌کردند. در عین حال با پافشاری بر این سه بخش جدا از هم وبر قادر به تبیین رفتار در یک زنجیره بی‌واسطه متصل به هم شد. لازمه تبیین مارکس، غالباً جذابیت گمراه‌کننده‌ای بود که به عوامل اقتصادی، صرفاً به عنوان یگانه علت تبیین مسائل اجتماعی نگاه می‌کرد. شرح و بسط آگاهانه وبر از مفهوم مارکسی طبقه، با معنی و مفهوم گسترده‌تری منجر به

1. Social power

تحلیل طبقه شد. ساختار غیر قابل تغییر سیستم قشربندی می تواند همچون جریان های پویایی که متصل به هم هستند، قلمداد شده و نیز می تواند به وسیله تحلیل وبر آسان تر از تحلیل مارکس بررسی شوند. دیدگاه وبر از یک نظر می تواند به عنوان مقیاس دو حد افراط و تفریط یک تئوری «عینی» و «ذهنی» مورد توجه قرار گیرد. مارکس نماینده ادلی [عینی] است. بر این اساس، افراد به وسیله نیروهای اجتماعی و اقتصادی مربوطه به درون طبقات رانده می شوند. در این دیدگاه تأکید نسبتاً کمی بر دیدگاه ذهنی می شود؛ دیدگاهی که متکی بر درک و دریافت افراد از خود و چگونگی وضعیتشان است. از دیدگاه «ذهنی» طبقات نهایتاً تنها در آگاهی و شعور افراد به وجود می آید. هیچ کدام به تنهایی دارای ارزش نیستند. از جنبه ذهنی، او معتقد بود که ارزیابی و تعبیر فرد از موقعیت طبقاتی اش بر اساس جلوه این خودفهمیها^۱ در رفتار فرد تجلی یافته و اعتبار می یابد. هر چند غالب اوقات او اذعان می کرد که اهداف و تعابیر شخصی فرد به لحاظ واقع نگری همیشه مورد استناد نیست. البته بارها اتفاق افتاده است که در تعیین طبقه، نیروهای قوی تر اجتماعی به طور عینی، بدون توجه به باور اشخاص نقش داشته اند. وبر این تمایزات جزئی را به طور سیستماتیک بازشناسی کرد و آن ها را مبنای دیدگاه کلی اش از سازمان اجتماعی قرار داد. در حالی که طبقه به طور عینی به وسیله فرآیندهای اقتصادی عقلایی بازار^۲ تعیین می شود. منزلت و حزب بیشتر بازتاب دهنده امور ذهنی است و توسط هنجارها و وفاق اجتماعی جمع گونه تعیین می شوند (ریزمن و ماریانو اف، ۱۳۸۳: ۳۹ و ۴۰). به زبان وبر، احزاب «انجمن هایی» داوطلبانه اند و به طور منظم برای پیگیری منافع جمعی سازمان دهی می شوند (گرب، ۱۳۷۳: ۸۰). همانند اعضای گروه های منزلتی و طبقه های اجتماعی، اعضای احزاب دارای حس آگاهی گروهی و همبستگی هستند. در حقیقت گروه های منزلتی یا طبقه های اجتماعی، در شرایط خاص می توانند احزاب نیز باشند؛ مشروط بر اینکه آن ها ساختاری عقلانی و سازمان رسمی و کادری اداری را بسط دهند. این مشخصه های سازمانی، آن چیزی است که در واقع حزب را از دو مفهوم دیگر جدا می سازد (همان: ۸۰ و ۸۱). احزاب همچون طبقه های اجتماعی و گروه های منزلتی، جنبه های متمایزی از ترکیب پیچیده نیروهایی هستند که در ساختار اجتماعی عمل می کنند و آن را شکل می دهند (همان). حزب ها همواره ساختارهای مبارزه

1. Self-conceptions

2. The Rational Economic processes of the market

برای سلطه‌اند (ریترز به نقل از گرث و میلز، ۱۳۹۵: ۱۸۴)؛ بنابراین حزب سازمان‌یافته‌ترین عنصر نظام قشربندی وبر است. وبر احزاب را به مفهوم بسیار وسیعی نه تنها شامل آن‌هایی که در دولت‌اند بلکه شامل آن‌هایی که در محافل اجتماعی‌اند نیز در نظر می‌گیرد. احزاب معمولاً و نه همیشه نماینده طبقات و گروه‌های منزلتی‌اند (همان).

در مقایسه با مارکسیست‌هایی که بر قدرت اقتصادی به‌مثابه تنها نیروی مؤثر در مطالعه نابرابری تأکید می‌کنند، وبر به سه بنیان اصلی قدرت توجه می‌کند؛ بنیان‌هایی که مجموعه‌ای از منافع را به وجود می‌آورند و ماهیت و میزان نابرابری را تعیین می‌کنند (گرب، ۱۳۷۳: ۸۰). به طور خلاصه وبر برای قشربندی اجتماعی سه بعد اقتصادی، منزلت و قدرت را در حالی که در کنش متقابل هستند ولی به صورت مجزا بررسی می‌کند. طبقه و گروه‌های منزلت به اقتصاد و نظم اجتماعی و توزیع قدرت سیاسی به حزب تعلق دارد. مثلث وبری «منزلت، ثروت و قدرت» برای مطالعه نابرابری اجتماعی و ساخت طبقاتی امری اجتناب‌ناپذیر است (انصاری، ۱۳۷۸: ۲۶).

۵. طبقات چندگانه و نابرابری اجتماعی در نظام سرمایه‌داری، عقلانیت و نظام بوروکراسی

با در نظر گرفتن دو عنصر اضافی یعنی آگاهی ذهنی و تعداد زیادی طبقه اقتصادی که به عقیده وبر در نظام سرمایه‌داری وجود دارند، در هم ادغام و تبدیل به مجموعه‌ای محدود می‌شوند که متشکل از چهار طبقه است (گرب، ۱۳۷۳: ۷۵). وبر بر این باور بود که طبقه‌های اجتماعی را، برعکس آنچه مارکس به آن ایمان داشت، نمی‌توان تنها بر پایه‌های اقتصادی آن‌ها به دو دسته داراها (مالکان وسایل تولید) و ندارها (آنان که فاقد مالکیت وسایل تولید هستند) تقسیم کرد (کمالی، ۱۳۹۲: ۱۰۸) در واقع تمایزی که وبر و مارکس بین صاحبان دارایی و آن‌هایی که دارایی ندارند قائل می‌شوند، با افزودن دو طبقه دیگر کامل شد (گرب، ۱۳۷۳: ۷۵). این امر بدین معنی است که نخست بورژوازی به دو طبقه تقسیم می‌شود که یکی دارایی بسیار زیادی را کنترل می‌کند؛ یعنی سرمایه‌داران بزرگ و دیگری دارایی تولیدی تقریباً کمی در اختیار دارد؛ یعنی خرده‌بورژوازی. وبر تهی‌دستان را نیز به دو دسته تقسیم کرد: آن‌ها که مهارت دارند و آن را برای فروش به بازار عرضه می‌کنند و آن‌ها که به جز نیروی کار، هیچ در اختیار ندارند (همان). در اینجا تفاوت‌ها بیشتر بر پایه مهارت و کردانی افراد است که خدمات خود را در بازار کار به فروش می‌رسانند (کمالی، ۱۳۹۲:

۱۱۳). وجه تمایز اصلی در اینجا، بین طبقه کارگر است؛ یعنی آن عده‌ای که فقط نیروی کار در اختیار دارند و عده‌ای دیگر که مهارت‌های با ارزشی در مقام متخصص‌ها و تکنسین‌ها و کارمندان اداری یا یقه سپی‌ها و کارمندان دولت برای فروش در بازار دارند (همان).

یکی از هدف‌های اصلی جامعه‌شناسی ماکس وبر فهم علمی از منشأ و ماهیت جامعه سرمایه‌داری و بررسی بوروکراسی به عنوان یکی از عناصر اصلی جوامع نوین بوده است. به نظر ماکس وبر چندسازه و پدیده تاریخی مهم سبب گسترش سرمایه‌داری در اروپای غربی شدند. این سازه‌ها عبارت بودند از (لهسایی زاده، ۱۳۷۷: ۳۵):

- فرآیند صنعتی شدن با جایگزینی شکل‌های نوین کارمایه (انرژی) به جای نیروی عضلانی انسان؛
- پیدایش نیروی کار آزادی ناچار بود یا در بنگاه‌های تجاری به کار پردازد یا گرسنگی بکشد؛
- افزایش به‌کارگیری شیوه‌های محاسباتی عقلایی در فعالیت‌های صنعتی؛
- پیدایش بازار آزادی که محدودیت‌های غیرمنطقی دست و پاگیر آن نبود؛
- تحمیل تدریجی و مشروعیت یک نظام قانونی قابل اعتماد؛
- افزایش تجارت پیشگی زندگی اقتصادی با استفاده از اوراق سهام و دیگر ابزارهای کاغذی؛
- پیدایش روحیه سرمایه‌داری.

وبر با پرداختن به یک واقعیت تجربی نسبتاً ساده؛ یعنی پیدایش تفاوت‌های میان پروتستان‌ها و کاتولیک‌ها در اروپای سده نوزدهم، تأکید داشت که حتی با فرض پیدایش منحصر به فرد برخی از پدیدارهای مهم (مانند کار آزاد، قانون عقلایی، استقلال سیاسی شهرها و صنعتی شدن اولیه)، مهم‌ترین سازه مفروض در پیدایش سرمایه‌داری به عنوان یک نظام اقتصادی، رواج و گسترش آداب و رسوم نوین فرهنگی است که وبر آن را روحیه سرمایه‌داری^۱ نام نهاد (همان). وبر پس از اینکه چگونگی پیدایش نظام سرمایه‌داری در یک جامعه صنعتی را به نمایش درآورد، به جستجوی یکی از مهم‌ترین بازتاب‌های پیدایش این نظام در جوامع نوین پرداخت. از دید او، نظام بوروکراسی

1. The Spirit of Capitalism

مهم‌ترین جنبه نظام سرمایه‌داری صنعتی است (همان) وبر معتقد بود که در توسعه تاریخی جوامع، کنش اجتماعی به طور فزاینده‌ای عقلایی می‌شود؛ یعنی به طور منطقی و حساب‌شده و عقلانی متوجه کسب منافع خاصی است. به عقیده وبر گرایش پایدار به سوی کنش‌هایی که انگیزه‌های عقلانی دارند و در نتیجه به سوی ساختارهایی اجتماعی که سازمان‌دهی عقلانی دارند وجود دارد. این امر را می‌توان به واضح‌ترین شکل در قلمرو اقتصادی نظام سرمایه‌داری مشاهده کرد (گرب، ۱۳۷۳: ۸۶). به نظر وبر، بوروکراسی‌های عقلانی شده بازیگران اصلی در مبارزه برای دستیابی به قدرت‌اند. آن‌ها شامل مشاغل یا مقام‌هایی‌اند که وظایف مشخصی را انجام می‌دهند و در قالب سلسله مراتبی بر اساس اقتدار یا قدرت تصمیم‌گیری قرار گرفته‌اند؛ مدیریت سازمان مبتنی بر مدارک کتبی یا پرونده‌ها است و فعالیت‌های سازمان طبق مجموعه‌ای از مقررات یا قوانین اداری صریح انجام می‌گیرد (همان: ۸۷). وبر بر این باور بود که چنین کارکردی از توجیه عقلایی ویژه‌ای برخوردار است که سبب کارکرد روان آن سازمان می‌شود (کمالی، ۱۳۹۲: ۱۲۷). چنین سازمانی تقریباً شبیه ماشین عمل می‌کند و عقلانی‌ترین و کاراترین ابزاری است که تا به حال برای اداره کردن فعالیت‌های اجتماعی به وجود آمده است (گرب، ۱۳۷۳: ۸۷)، اما وبر معتقد است که بوروکراسی در جوامع کنونی به صورت قفس آهنین انسان‌ها درآمده، آزادی را از آن‌ها گرفته و آن‌ها را به موجوداتی از خود بیگانه تبدیل کرده است. در آغاز سده بیستم، وبر به روشنی می‌دید که در آینده یک نظام عقلایی و قانونی به نام بوروکراسی در حال رشد است که چیرگی خود بر جنبه‌های زندگی اجتماعی را گسترش خواهد داد (همان).

۶. دیدگاه ماکس وبر در زمینه قشربندی اجتماعی

تئوری قشربندی اجتماعی وبر، حول دو محور اساسی شکل گرفته بود که به وسیله این دو محور مشخص می‌شد. نخست اینکه قشربندی تجسم توزیع نابرابر قدرت^۱ است. به بیان دیگر، وضعیت در هر یک از مراتب اجتماعی به وسیله قدرت تثبیت می‌شود که این وضعیت تثبیت شده می‌تواند در مقایسه با دیگر وضعیت‌ها قرار گیرد. وبر قدرت را به عنوان شانس یک فرد یا تعدادی از افراد در اعمال خواسته‌های خود در کنش جمعی با وجود مقاومت دیگران تعریف می‌کند. در تعریف

1. Unequal distribution of power

قدرت، عملی بودن اعمال قدرت به تنهایی کافی نیست؛ تأکید بر قدرت به طور جالب توجهی مبتنی بر معنای تئوری قشربندی وبر است که غالباً در نگاه بسیاری از جامعه‌شناسان مورد غفلت قرار گرفته است (ریزمن و ماریانو اف، ۱۳۸۳: ۴۰). رویکرد وبر به قشربندی اجتماعی بر مبنای تحلیلی که مارکس پرورانید بنا می‌شود، ولی او این تحلیل را شرح و بسط داد و تعدیل کرد (گیدنز، ۱۳۹۳: ۴۱۲). یکی از جنبه‌های مهم تحلیل وبر این است که قشربندی را به عوامل اقتصادی تقلیل نمی‌دهد بلکه آن را چندبعدی می‌بیند (ریترز، ۱۳۹۵: ۱۸۲). جامعه‌شناسی قشربندی اجتماعی وبر واکنشی به جامعه‌شناسی مارکس و تکمیل‌کننده آن نیز است. وی نابرابری‌های اجتماعی را به صورت تضاد برخورد می‌دید البته نه بدین معنی که تضاد موجود میان مالکان وسایل تولید و کارگران، تنها تضاد یا مهم‌ترین تضاد جوامع نوین است. به نظر او، گروه‌های متفاوت یا افرادی با منافع گوناگون می‌توانند پایه ایجاد تضادها و برخوردهای اجتماعی باشند. همچنین در باور وبر پایه روابط متضاد می‌تواند در تفاوت‌های اجتماعی، مادی، سیاسی و ... نهفته باشد. در رابطه با این تفاوت‌ها، مسائل سیاسی و سازمانی مهم‌تر از بقیه به نظر می‌رسد (لهسای زاده، ۱۳۷۷: ۳۴).

از نظر وبر قشربندی اجتماعی صرفاً به طبقه مربوط نمی‌شود، بلکه از دو وجه دیگر نیز تشکیل می‌شود: منزلت و حزب. این سه عنصر همپوشان قشربندی اجتماعی می‌توانند به تعداد زیادی از موقعیت‌های ممکن در جامعه منجر شوند، نه فقط مدل دو قطبی خشک و انعطاف‌ناپذیری که مارکس مطرح می‌کرد (گیدنز، ۱۳۹۳: ۴۱۳). هرچند که وبر این دیدگاه مارکس را پذیرفت که طبقه بر مبنای شرایط اقتصادی عینی بنا می‌شود، اما مجموعه متنوعی از عوامل اقتصادی گوناگون را در شکل‌گیری طبقه دخیل می‌دانست؛ عواملی که مارکس آن‌ها را به حساب نیاورده بود. طبق نظر وبر، تقسیم‌بندی‌های طبقاتی نه فقط از کنترل یا فقدان کنترل ابزارهای تولید بلکه از آن تفاوت‌های اقتصادی نیز نشئت می‌گیرد که هیچ ارتباط مستقیمی با دارایی‌ها ندارند (همان). به نظر وبر باید بین «موقعیت طبقاتی» و «طبقه» تفکیک قائل شد و میان آن‌ها فرق گذاشت. همچنین پیشنهاد می‌کند تا سه نوع طبقه را از هم تفکیک کرد (گورویچ، ۱۳۵۷: ۱۴۴ و ۱۴۵):

الف) طبقاتی که بنیاد تعریف آن‌ها تملک ثروت است و موقعیت طبقاتی آن‌ها قبل از هر چیز از نظر مالکیت مشخص می‌شود؛

ب) طبقاتی که بنیاد تعریف آن‌ها شیوه‌های دسترسی است و شانس‌های افراد در استفاده از اموال و کالاهای موجود در بازار، قبل از هر چیز موقعیت طبقاتی آن‌ها را تعیین می‌کند؛

ج) طبقات اجتماعی که بر مجموعه موقعیت‌های طبقاتی مبتنی هستند و بین آن‌ها مبادلات است و در عمل نیز مبادلاتی چه از نظر اشخاص و چه از نظر جانشینی نسل‌ها انجام می‌پذیرد.

دیدگاه وبر نقطه رویارویی دیدگاه دورکیم درباره قشربندی اجتماعی نیز هست؛ اما همانند نظر دورکیم غیرانتقادی است. برای نمونه، وبر تأکید نمی‌کند که افراد چیره در راستای یکپارچگی گروهی رفتار می‌کنند، بلکه بر این باور است که افراد در چارچوب منافع مادی و آرمانی خویش زندگی می‌کنند. علاوه بر این، وبر با تمرکز بر روی یکپارچگی و کارکرد کل، تقسیمات و عناصر جداگانه جوامع انسانی را از نظر دور نداشته است. در واقع ماکس وبر نظریه‌ای ترکیبی را به خدمت می‌گیرد که جامعه را به صورت گروه‌های حاکم و محکوم در مجموعه‌ای پیچیده در نظر گرفته است؛ به عبارت دیگر، دیدگاه او از قشربندی اجتماعی چند بعد دارد. این پیچیدگی و چند بعد بودن نظریه وبر به دلایل گسترش نظام سرمایه‌داری و چارچوب‌های بوروکراسی در جوامع نوین برمی‌گردد (لهسایی‌زاده، ۱۳۷۷: ۳۵).

جامعه‌شناسی قشربندی اجتماعی ماکس وبر از یکسو نمود «جامعه‌شناسی سلطه» است که در آن از توزیع قدرت بحث به میان می‌آید؛ از سوی دیگر نیز نتیجه واکاوی وی از طبقه‌ها و گروه‌های هم پایگاه در جوامع نوین است. وبر کار خود را با اصطلاح «اجتماع سیاسی»، یعنی دولت‌های ملی نوین آغاز می‌کند. در درون این اجتماعات، طبقه‌ها و گروه‌های هم پایگاه برای دستیابی به کالاها و خدمات به رقابت می‌پردازند. در برخی موارد، طبقه‌ها می‌توانند به عنوان ترکیبی از کسانی تعریف شوند که موقعیت‌های اقتصادی یکسانی در جامعه دارند؛ در صورتی که گروه‌های هم پایگاه، از افرادی تشکیل شده که سطوح یکسانی از موقعیت اجتماعی را دارا هستند (همان: ۳۷).

قشربندی اجتماعی در دانش اقتصادی - اجتماعی ماکس وبر مبتنی بر توزیع نابرابر قدرت است، قدرت احتمال واقعت بخشیدن به خواست‌های یک یا چند نفر در شبکه اعمال اجتماعی، در برابری یک یا چند نفر دیگر است که حتی ممکن است علی‌رغم مقاومت آنان به انجام رسد (انصاری، ۱۳۷۸: ۲۵). وبر قدرت را «توانایی مردم برای دستیابی به اهداف خویش (با وجود مقاومت دیگران)»

تعریف می‌کند. پس قدرت دربردارنده زورگویی برخی به دیگر است. در همه جوامع نیز برخی افراد، در جستجوی قدرت برای خود و یا گروه خویش هستند.

در طرح کلی وبر، نظام چیرگی با دو عنصر مربوط به هم تعریف می‌شود:

الف. باورهایی درباره مشروعیت اقتدار؛ ب. وجود دستگاهی اجرایی.

در جوامع پیشرفته صنعتی امروز، اقتدار مبتنی بر قانون یا سلطه قانونی - عقلایی است. بنا به تعبیر وبر، چیرگی قانونی با برتری مقام و پایگاه به وجود می‌آید. در درون یک نظام اقتداری و قانونی عقلایی، احزاب سیاسی سازمان‌هایی هستند که در آن طبقه‌ها و گروه‌های هم پایگاه، برای قدرت مبارزه می‌کنند. همان‌گونه که وبر می‌گوید:

«یک حزب سیاسی به قصد جنگیدن برای چیرگی است که وجود دارد؛ بدین خاطر که منافع طبقاتی و پایگاهی گروهی را که نماینده آن است به پیش ببرد. اما این امر در پرتو یک نظام قانونی انجام می‌شود» (لهسای زاده به نقل از وبر، ۱۳۷۷: ۳۷).

وبر در طرح کلی نابرابری و قشربندی اجتماعی، دو نمونه آرمانی را یادآور می‌شود: طبقه‌های اجتماعی و گروه‌های هم پایگاه. به نظر وی:

«یک طبقه تشکیل شده است از افرادی که دارای توانایی‌های مشابه برای به دست آوردن موقعیت‌های اجتماعی، کالاها و خدمات برای خودشان و التذاذ از آنها از طریق شیوه مناسب زندگی هستند» (همان: ۳۸).

در نظریه‌های وبر، طبقه‌ها بیش از گروه‌ها مجموعه‌های آماری هستند. در واکاوی وبر، طبقه‌ها اساساً پدیده‌هایی اقتصادی هستند که می‌توانند در یک بازار پولی منظم قانونی، یعنی جایی که درآمد و سود، هدف است وجود داشته باشند. وبر همچون مارکس، بحث طبقه‌ها را با تمایز میان افراد مالک و غیرمالک آغاز کرد. در باور وی، بود و نبود مالکیت مسئله اساسی همه شرایط طبقاتی است. به دلیل داشتن و یا نداشتن درآمد تولیدی (و یا سرمایه)، شیوه‌های گوناگون زندگی به وجود می‌آید. در نتیجه تفاوت در شیوه زندگی، کلید تمایز پایگاه‌ها در جوامع نوین است. کسانی که مالک درآمد تولیدی خویش هستند، به نسبت استفاده‌ای که از دارایی خود می‌برند، با یکدیگر نیز تفاوت دارند. برای نمونه؛ یک سهامدار ممکن است به طبقه اجاره‌دهندگان و یا کارفرمایان تعلق

داشته باشد. اجاره‌دهندگان یا طبقه مالکان^۱ کسانی هستند که از درآمد ثابت ناشی از سرمایه‌گذاری‌ها یا سپرده‌های اعتباری به دور هستند؛ افرادی که زمین‌ها را در کنترل خود داشته و درآمد خویش را از کشاورزان اجاره‌نشین (که در آن زمین‌ها کار می‌کنند) دریافت می‌دارند. در باور وبر کسانی مانند تاجران، صاحبان کشتی و بانکداران؛ یعنی همان کسانی که صاحب مال‌التجاره بوده و فعالیت تجاری انجام می‌دهند، کارفرمایان نامیده می‌شوند. وبر اینان را طبقه تجاری^۲ می‌خواند؛ زیرا آنان فقط دارایی خود را برای به دست آوردن سود به کار می‌گیرند. در نتیجه، اعضای این طبقه اغلب قدرت اقتصادی بیشتری نسبت به طبقه اجاره‌دهندگان دارند (لهسایی‌زاده، ۱۳۷۷: ۳۸).

از دید وبر طبقه‌های ناکارایی که حق امتیاز کمتری دارند، از افرادی تشکیل یافته که امروزه «کارگران یقه آبی» نامیده می‌شوند؛ زیرا مهارت‌های آنان به گونه‌ای ابتدایی، دربرگیرنده کار بدنی است. وبر بدون هیچ توضیح بیشتری بیان داشته که این گونه افراد می‌توانند به ۳ گروه تقسیم شوند: کارگران ماهر، نیمه ماهر و بدون مهارت (همان به نقل از وبر: ۳۹).

ماکس وبر، در طرح مفهومی خود از ساختار طبقاتی از دسته دیگری به نام «طبقه‌های اجتماعی»^۳ سخن به میان آورده است (همان). او طبقه‌های اجتماعی را شامل گروه‌هایی از مردم می‌داند که از فرصت‌های اجتماعی ویژه‌ای در زندگی خود برخوردارند (کمالی، ۱۳۹۲: ۱۰۹). وبر دریافت کسانی که درآمد تولیدی ندارند، با وجود در دست نداشتن وسایل تولیدی از منابع مهم سیاسی و اقتصادی برخوردار بوده و به گونه‌ای می‌توانند در برخی از طبقه‌ها جای گیرند. سنجه مهمی که وبر در تمایز طبقاتی میان ناداران ارائه می‌دهد، ارزش خدمات و سطح مهارت‌های آن‌ها است. در طرح طبقاتی وبر، این طبقه‌ها را «طبقه‌های میانه یا متوسط» نیز می‌خوانند. این طبقه از افرادی تشکیل یافته که امروزه «کارگران یقه سفید» نامیده می‌شوند؛ زیرا مهارت‌هایی که آن‌ها به فروش می‌رسانند دربردارنده کار بدنی نیست: صاحب‌منصبان دولتی مانند سیاستمداران، مجریان و مدیران تجارتخانه‌ها، اعضای مشاغل همچون پزشکان، حقوقدانان، معلمان و روشنفکران و متخصصان (در هر نوع) مانند تکنسین‌ها، کارمندان یقه سفید پایین و کارکنان دولت. چون در

1. Property class
2. Commercial class
3. Social classes

جامعه، تقاضا برای مهارت‌های این افراد زیاد است، قدرت سیاسی و اقتصادی آنها، بیشتر از کسانی است که کارهای بدنی می‌کنند (لهسایی زاده، ۱۳۷۷: ۳۹).

وبر در واکاوی طبقه‌های بدون مالکیت و دارایی احساس می‌کرد که افراد بدون مالکیت، عموماً در شناخت منافع مشترک و همگانی خود ناتوان و درمانده هستند. در نتیجه؛ کنش مبتنی بر یک موقعیت طبقاتی یکسان، اغلب در نقطه آغاز خود باقی می‌مانده و در حد واکنش‌های توده‌ای پایان می‌پذیرد. با این حال وجود تفاوت‌هایی در فرصت‌های زندگی به مبارزه‌های طبقاتی می‌انجامید. وبر برای مبارزه طبقاتی به شناسایی برخی از متغیرهایی پرداخت که مارکس آن‌ها را بررسی کرده بود. این متغیرها عبارت‌اند از (همان):

0 تعداد زیادی از افراد باید خود را در شرایط طبقاتی یکسانی در نظر گیرند؛

0 از نظر محیطی، آن‌ها باید تمرکز داده شوند؛

0 اهداف مورد نظر باید به وسیله روشنفکران به روشنی بازگو شود؛

0 مخالفان باید به روشنی شناسایی شوند.

در دیدگاه ماکس وبر، پایگاه اجتماعی به ارزیابی مردم از یکدیگر اشاره می‌کند. یک گروه هم پایگاه نیز دربرگیرنده افرادی است که ارزیابی مثبت یا منفی یکسانی از موقعیت اجتماعی خویش دارند. وبر مفاهیم پایگاه و گروه‌های هم پایگاه را برای تشخیص و تمایز موقعیت اجتماعی از موقعیت مالی به کار می‌برد. تفاوت قطعی میان طبقه و پایگاه اجتماعی، ناشی از دو مسئله است؛ از سویی، به دلیل اینکه درآمد به دست آمده از حرفه شخص، توانایی خرید کالا و لذت بردن از آن را فراهم می‌آورد؛ بنابراین عضویت طبقاتی به طور عینی برم بنای محاسبه پولی ساده‌ای تعیین می‌شود. از سوی دیگر، بدان دلیل که پایگاه و موقعیت اجتماعی برم بنای ارزیابی‌های شخصی مردم از یکدیگر استوار است؛ لذا عضویت فرد در یک گروه اجتماعی همیشه به طور ذهنی تعیین می‌شود. در مجموع؛ از نظر وبر کنش انسان‌ها پیش از آنکه رفتاری برحسب منافع اقتصادی آن‌ها باشد، متضمن رفتار آن‌ها به عنوان اعضای یک گروه یا کسانی است که در یک شیوه زندگی و سطحی از موقعیت اجتماعی همکاری دارند. ماکس وبر چند اصل نظری مهم درباره قشربندی اجتماعی جوامع غربی نوین ارائه کرده است. این موارد عبارت‌اند از (همان: ۴۰):

۱. هر چه تفاوت‌های پایگاهی بیشتر بر اساس سنجه‌های نسبی استوار بوده و هر اندازه این گونه معیارها برجسته‌تر باشد، گستره و شدت تبعیض نسبت به کسانی که شیوه زندگی دیگری دارند، بیشتر خواهد بود؛

۲. در یک نظام اجتماعی هر چه میدان تغییر تکنولوژیکی کمتر باشد، نظم قشربندی ثبات بیشتری داشته و سطح یگانگی اجتماعی نیز پایین‌تر خواهد بود.

پس؛ از دید وبر مردم به گونه‌ای رفتار می‌کنند که شیوه زندگی خود را از دخالت و دست‌درازی دیگران، در مراتب پایین‌تر اجتماعی در امان نگه دارند. همچنین، وی بر این باور بود که پیشرفت تکنولوژی، تکمیل‌کننده انتقال نظام قشربندی از تملک بر زمین به مالکیت سرمایه است. به طور کلی، نظریه‌های وبر در پیرامون قشربندی اجتماعی اگرچه در راستای رد اندیشه‌های مارکس است؛ اما تأیید نظر مارکس در مورد شرایطی است که در آن افراد بدون مالکیت به پراکندگی ناعادلانه منابع در یک جامعه به عنوان اقدامی ناپسند نگریسته و کوشش خواهند کرد که آن را تغییر دهند. ریشه‌ها و باورهای ماکس وبر درباره قشربندی به دلیل ویژگی ترکیبی آن، تأثیر زیادی بر نظریه‌های امروزی قشربندی اجتماعی گذاشته است. کارکردگرایان؛ بیشتر بعد پایگاه اجتماعی را از ماکس وبر گرفته‌اند؛ در حالی که برخوردارگرایان امروزی بیشتر از باورهای وبر در زمینه تضاد در نظام‌های بوروکراسی بهره‌جسته‌اند. دیدگاه ماکس وبر، در واقع انتقاد مثبتی از نظریه‌های مارکس بوده است. وبر بر پیچیدگی و دوقطبی بودن ماهیت نابرابری در جوامع امروزی تأکید داشت. وی این نکته را در مفهوم بندی طبقه‌ها بر چند اساس اما در هر گروه به صورت قطبی، نشان داده است. در ساختار جوامع امروزی، مسئله بوروکراسی و بوروکراتها برای وی مهم است. او دید انتقادی به بوروکراسی امروزی دارد. در مجموع؛ دیدگاه وبر دیدگاه غیرانتقادی - برخورداردی است و در واقع ترکیبی است. نظریه‌های ماکس وبر نیز به شدت بر جامعه‌شناسی قشربندی اجتماعی امروزی اثر گذاشته است، به گونه‌ای که امروزه تعداد زیادی از جامعه‌شناسان بر پایه نظریه‌های وی، دیدگاه ترکیبی یا تلفیقی در قشربندی اجتماعی برپا داشته‌اند (همان).

منابع

- انصاری؛ ابراهیم (۱۳۷۸). نظریه‌های قشربندی اجتماعی و ساختار تاریخی آن در ایران. اصفهان: انتشارات دانشگاه اصفهان.
- رینتز؛ جورج (۱۳۹۵). نظریه جامعه‌شناسی. ترجمه هوشنگ نایی. تهران: نشر نی.
- ریزمن؛ لئونارد و انگویتا؛ ماریانو اف (۱۳۸۳). جامعه‌شناسی قشرها و نابرابری اجتماعی: کلاسیک و مدرن. ترجمه محمد قلی‌پور. تهران: انتشارات آوای کلک.
- کمالی؛ علی (۱۳۹۲). مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی نابرابری‌های اجتماعی. تهران: انتشارات سمت. چاپ ششم.
- گرب؛ ادوارد (۱۳۷۳). نابرابری اجتماعی: دیدگاه‌های نظریه‌پردازان کلاسیک و معاصر. ترجمه محمد سیاه‌پوش و احمدرضا غروی‌زاد. تهران: انتشارات معاصر. چاپ اول.
- گورویچ؛ ژرژ (۱۳۵۷). مطالعاتی درباره طبقات اجتماعی. ترجمه باقر پرهام. تهران: نشر جامعه و اقتصاد.
- گیدنز؛ آنتونی (۱۳۹۳). جامعه‌شناسی. ترجمه حسن چاوشیان. تهران: نشر نی. چاپ نهم.
- لهسایی‌زاده؛ عبدالعلی (۱۳۷۷). نابرابری و قشربندی اجتماعی. شیراز: انتشارات دانشگاه شیراز. چاپ دوم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی